محمدتقی فاضل میبدی، عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم در بیست و یکمین کنگره حزب مردم‌سالاری:

احزاب و نظام حزبی همانند حوزه‌های علمیه برای جامعه لازم است

محمدتقی فاضل میبدی در بیست و یکمین کنگره حزب‌مردم‌سالاری طی سخنانی اظهار داشت؛ إنّ الله لایغیّر ما بقومٍ حتی یغیروا ما بأنفسهم

دکتر کواکبیان شوخی کرد و به من گفت آیت‌الله! من خودم هم یک شوخی اضافه کنم. در خیابان ما اگر خواسته باشیم با لباس برویم احتمالا عمامه‌ها را می‌پرانند ولی در جلسات باز هم ما را برای سخنرانی دعوت می‌کنند! این جامعه متضاد هم چیز عجیبی شده است.

دو شب پیش آقای دکتر زنگ زدند که بیا مجلس، گفتم اجازه دهید ما آخوندها برویم در مسجد برای مردم همان حرف‌های قدیم را بزنیم و این مجالس سیاسی دیگر جای ماها نباشد، ۴۰ سال است آمده‌ایم و امتحان خودمان را داده‌ایم ولی محبت ایشان ما را رها نکرد. امروز در رابطه با معنای «مشارکت سیاسی» می‌خواهم صحبت کنم ولی بحمدلله سخنان خیلی خوب و ارزشمندی گفته شد و به قول فردوسی بزرگ:

«سخن هر چه گویم همه گفته‌اند / برِ باغ دانش همه رُفته‌اند»

نخست لازم می‌دانم که اصل ۵۶ قانون اساسی را قرائت کنم که چند جمله‌ای پیرامون همین اصل به مناسبت کنگره بزرگ و مهم مردم‌سالاری، این بحث را مطرح کرده باشم.

آن اصل عبارت است از:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در جهت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

ای کاش این اصل ۵۶ بر همه اصول قانون اساسی حاکمیت خودش را حفظ می‌کرد، چون اگر ما قانون اساسی را یک جسم و اندام بدانیم، روح آن همین اصل ۵۶ است.

در مورد این اصل، دو مسئله مطرح است.

حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش یعنی چه؟

معنای آن این است که ما دو نوع تعیین سرنوشت یا دو نوع سرنوشت داریم. اول، سرنوشت فردی و دیگری، سرنوشت اجتماعی، هر دو این موارد هم در اصول دیگر قانون اساسی پیش‌بینی شده است. سرنوشت فردی یعنی اینکه من حق دارم شغل، مسکن یا شهرستانم را خودم انتخاب کنم، یعنی آن انتخاباتی که برای هر فردی وجود دارد و در قانون اساسی هم بر آن تصریح شده است. سرنوشت اجتماعی یعنی من به عنوان یک فردی که در جامعه زندگی می‌کنم، این حق را دارم در رابطه با زندگی دیگران چه نوع سرنوشتی را انتخاب کنم، چه کسی را انتخاب کنم (حالا به عنوان رئیس جمهور یا رهبر یا هر چیزی که بخواهید اسمش را بگذارید)، اینجاست که بحث دموکراسی مطرح می‌شود و اصلا تولد دموکراسی از زمان یونان تا قرن هجدهم و از قرن هجدهم به بعد برای این بوده که بشر در ارتباط با جامعه بتواند به نحو احسن سرنوشت خودش را معین کند.

این اصل فراموش شده بود. مخصوصا در کشورهای پادشاهی، شاه را یک ودیعه الهی می‌دانستند و سلطنت مطلقه مطرح بود یا در کلیساها، ولایت مطلقه مطرح بود و هیچ‌کس حق تعیین سرنوشت اجتماعی خودش را نداشت. از زمان مشروطه به این طرف، بحث نفی سلطنت مطلقه مطرح شد. یعنی اینکه مشروطه‌خواهان پادشاه حاکم علی‌الطلاق بر مردم باشد، را نفی کردند. در قانون سلطنت مشروطه آمد.

جالب است موقعی که می‌خواستند این قانون را بنویسند، محمدعلی شاه سرسختی می‌کرد، می‌گفت بنویسید سلطنت موهبتی است الهی. خیلی اصرار داشت این جمله را در قانون اساسی مشروطه جا بیندازد.

مشروطه‌خواهان مخالفت کردند و آن را این‌طور نوشتند: «سلطنت ودیعه‌ای است که از طرف خداوند به مردم داده می‌شود تا سلطان را انتخاب کنند.» یعنی خدا مستقیم سلطان را انتخاب نمی‌کند و موهبت الهی نیست بلکه خدا این حق را به مردم می‌دهد تا خودشان سلطان را انتخاب کنند. این در قانون اساسی آمد. یعنی سلطنت مطلقه موهبت الهی تبدیل شد به یک سلطنت مشروطه‌ای که البته متأسفانه دیگر انتخابات مردمی‌اش جلو نرفت. دموکراسی نیم‌بند در قانون اساسی مشروطه جا افتاد ولی نیم‌بند بود. هم از ناحیه روحانیون مدافعانی داشت و باز هم از ناحیه روحانیون مخالفانی داشت. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری از سردمداران مخالف سلطنت مشروطه بود و مجلس را «دارالکفر» می‌خواند. در مقابل، مرحوم آخوند خراسانی، مرحوم نائینی و مرحوم بهبهانی اشخاص بزرگی بودند که از این قانون دفاع می‌کردند.

ولی متأسفانه این سلطنت مشروطه در تاریخ ما چندان جا نیفتاد، باز تبدیل شد به یک دیکتاتوری؛ ابتدا نیم‌بند و بعداً تمام‌بند که کسی حق مؤاخذه هم نداشت و به هر حال کارهایی که نباید انجام می‌شد، انجام گرفت. در انقلاب سال ۵۷ مرحوم امام(ره) گفت کلا سلطنت را از قانون حذف کنیم و یک حکومت جمهوری مشروطه یا جمهوری اسلامی بیاوریم. بالاخره «جمهوری» هم در قانون اساسی ما مشروط شد، نه مطلق. اگر ولی فقیه بود مشروط بود، رئیس جمهور بود مشروط بود، هر نهاد انتخابی که در قانون اساسی اول بود، مشروط بود. به نظرم همانطور که دکتر مؤمنی هم اشاره کرد، در قانون اساسی ما در سال ۵۸ یک نکات بسیار ظریفی در آن پیش‌بینی شد که حاکمان و مسئولان بعدی از آنها غافل ماندند.

دموکراسی یا حکومت مردم‌سالاری به تنهایی پاسخگو نیست. بگویند حکومت دموکراتیک است! به هیچ دردی نمی‌خورد. اما دموکراسی یا نظام دموکراتیک موقعی معنی و نتیجه می‌دهد و تبدیل به دیکتاتوری نمی‌شود که در کنارش نهادهای دیگری هم پیش‌بینی شود. اگر در کنار نظام دموکراتیک، نهادهای مدنی نداشته باشید، آن تبدیل به دیکتاتوری می‌شود و در تاریخ هم شده است.

این نهادهای مدنی در قانون اساسی ما پیش‌بینی شد. احزاب، مطبوعات، NGOها، سندیکاها، حق اعتراض و همه اینها پیش‌بینی شد. چرا؟ برای اینکه در رأس حکومت حالا یا ولی فقیه یا رئیس جمهور یا هر کسی که هست، اگر در کنارش این نهادها نباشند یا باشند ولی فعال نباشند، آن جامعه به سمت انحراف خواهد رفت. در اصل ۸ قانون اساسی آمده است در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل، بر عهده مردم نسبت به همدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت.

من باید اینجا یک اظهار تأسف کنم و آن اینکه حاکمان ما مخصوصا در دو، سه دهه اخیر به نهادهای مدنی توجه نکردند.

برای مثال «احزاب» در دنیای دموکراتیک، یکی از نهادهای بسیار مهم برای جلوگیری جامعه از انحراف، دیکتاتوری، زور و استبداد است و خیلی هم فعال و آزاد هستند.

چرا این کار را کردند؟ برای اینکه خود دولت هم نهادهای قانونی مثل مجلس دارد. مجلس یک نهاد قانونی مردمی اما جزئی از حاکمیت است. برای اینکه این نهادهای قانونی دولتی مانند مجلس هم گرفتار دستورات از بالا نباشد، گفتند یک نهادهای مردمی غیردولتی هم کنارش بگذاریم که همان حزب است. در یک تعریف، حزب یعنی یک نهاد آزاد مردمی در کنار یک نهاد قانونی دولتی، نه در تضاد با او بلکه در کنار از او.

همه اینها در قانون اساسی ما آمده است. ولی حالا اگر یک حزبی بخواهد یک کنگره‌ای مثل اینجا برگزار کند، باید برود در کمیسیون احزاب و ... مثلا ما خودمان در مجمع محققین در قم، گفتند شما سالی باید یک کنگره داشته باشید، ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر، یک چیزهایی گذاشتند، دیدیم نمی‌توانیم و حذفاش کردیم. اگر در قانون اساسی، روح این نهادهای مدنی آزاد برای این است که یا در کنار یا گاهی در تقابل با نهادهای قانونی دولتی قرار بگیرد، دیگر چرا دولت بخواهد بر این نهادها حاکم شود؟ خواهش می‌کنم این را به گوش وزارت کشور ایران برسانید، اینکه دولت بنشیند برای احزاب قانون بنویسد و بگوید هر چه من بگویم باید گوش دهید، این دیگر نهاد مدنی آزاد تلقی نمی‌شود و دموکراسی می‌شود، دموکراسی پهلوشکسته نیم‌بند! بنابراین اگر قانون اساسی بخواهد معنی پیدا کند، به هیچ وجه دولت نباید در نهادهای مدنی آزاد هیچ دخالتی کند.

خود احزاب باید بنشینند برای خودشان قانون بنویسند. از احزاب بگذریم برویم سراغ مطبوعات. در دنیای دموکراسی در کشورهای دموکراتیک دو چیز آزاد وجود دارد، یک رسانه‌ای به معنای اَعَم، یکی هم مطبوعاتی که هست. آزاد! اتفاقا اگر آزادی بیشتر به مطبوعات و رسانه‌ها داده شود و اگر از بالا به پایین برای مطبوعات و احزاب دیکته‌ای صورت نگیرد، فرمانی نیاید، آن نظام قوی‌تر خواهد شد. برای مثال در آمریکا شخصی به نام ترامپ رئیس جمهور شد که به قول مفسرین بزرگ هم برای جامعه آمریکا و هم برای دنیا خطرناک بود.

اگر همین آقای ترامپ مثل آقای پوتین دائمی می‌شد، دو رئیس جمهور دیکتاتور خطرناک شاخ به شاخ می‌شدند و احتمالا یک جنگ جهانی سوم به وجود می‌آمد ولی قانون اساسی آمریکا به او اجازه نداد و گفت بعد از چهار سال به کنار برو! چرا؟ چون احزاب، رسانه‌ها و روزنامه‌ها در مقابل‌اش ایستادند و جلوی دیکتاتوری خطرناک در یک کشور و اقتصاد ابرقدرت گرفته شد. بنابراین پیشنهاد من به دوستان، حاکمیت، مسئولان و بزرگان این است که اگر بخواهید نظام جمهوری اسلامی ایران و این قانون اساسی که بنده معتقد هستم ظرفیت‌هایش بسیار بالا است، بر جای بماند، اجازه دهید به روح این قانون عمل شود.

یک، مردم خودشان بر سرنوشت خویش حاکم باشند. مردم خودشان بتوانند سرنوشت اجتماعی خودشان را در انتخابات‌ها مشخص کنند و اجازه دهید نهادهای مدنی غیردولتی در جامعه رشد خودشان را داشته باشند که اینها سخنگوی مردم باشند و بازگوکنندگان درد مردم باشند.

من تعجب می‌کنم چرا یک روزنامه‌ای که به خاطر ارز یا گوشت یک تیتر می‌زند باید بسته شود؟! در دنیای قرن ۲۱ اصلا این حرف‌ها دیگر معنی ندارد. ما در کنار نهادهای مدنی که باید داشته باشیم، حتما نهادهای دینی هم باید داشته باشیم. شخصی به نام الُکسی دو توکوپل کتابی به «دموکراسی در آمریکا» دارد که بسیار خواندنی است. یک جمله از این کتاب نقل قول می‌کنم: «دین برای حمایت از دموکراسی‌ها در برابر برخی خطرات، لازم و ضروری است. به این جهت آمریکاییان ضرورت اخلاقی کردن دموکراسی به واسطه دین را کاملا احساس می‌کنند. هر ملتی باید به این حقیقت پی برده باشد.» من نمی‌خواهم خیلی وارد این بحث شوم اما اینجا یک گله‌ای دارم. در جامعه ما خوشبختانه یا متأسفانه نهادهای دینی بسیار رشد کرده است. حالا بعضی‌هایش خوب، بعضی‌هایش بد، من وارد آن بحث نمی‌شوم اما فقط یک جمله خطاب به حاکمیت دارم: اگر نهادهای دینی هم بخواهد بدون نهادهای مدنی بماند آن دین هم تبدیل به یک چیز ارتجاعی خرافی خواهد شد.

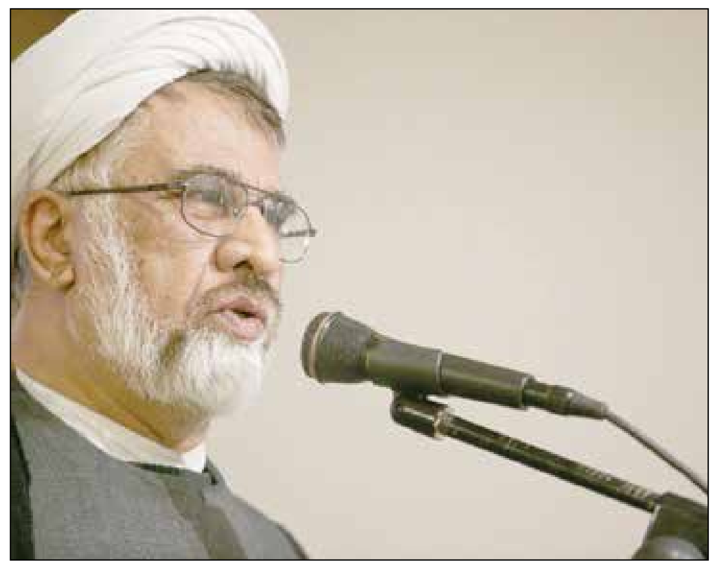

باید چه کار کنیم؟ باید بگوییم آقای دولت و حاکمیت، تو به همان اندازه که به نهادهای دینی بودجه می‌دهی، بها می‌دهی، آزادی می‌دهی، تشویق می‌کنی و در صدا و سیما دائما سروکله اینها پیداست، به همان مقدار هم به نهادهای مدنی بودجه بده، تبلیغ و تشویق کن که اینها بیایند تو را نقد کنند.

یک درخت باغ اگر هرس نشود، تمام شاخه‌هایش خشک و بی‌ثمر می‌شود.

نهادهای دینی دائم برآنند آنچه را که پشتوانه آنها هست به هر وسیله‌ای حفظ کنند.

من ضمن اینکه احترام قائلم برای همه کسانی که ذاکر امام حسین(ع) و مداح هستند اما چرا امروز باید یک جریان مداحی از یک جریان حزبی در جامعه ما قوی‌تر باشد؟

در زمان دولت آقای خاتمی، اندک بودجه‌ای به احزاب اختصاص داده می‌شد. دولت بعدی که آمد این بودجه را قطع کرد. خیلی از احزاب در محاق رفتند و الان هم بالاخره حالا ما (مجموعه محققین و مدرسین) آخوند هستیم و اتهام‌اش را هم داریم ولی واقعا یک قران بودجه نداریم و با زحمت داریم دو هفته یک بار یک جلسه‌ای می‌گذاریم که پول میوه و چایی را هم خودمان بدهیم. هیچ‌کس به ما کمک نمی‌کند.

شما اگر بحث از دموکراسی و مردم‌سالاری دینی و جمهوری اسلامی می‌زنید، بایستی نهادهای مدنی غیردولتی را به آن اندازه تقویت کنید که کمتر از نهادهای دینی نباشند.

اگر در جامعه ایران حوزه علمیه قم لازم است، در جامعه جمهوری اسلامی ایران به همان اندازه به احزاب هم لازم است.

اگر ما به کتاب‌های دینی، مذهبی و توضیح‌المسائل نیاز داریم که داریم، به همان اندازه هم به مطبوعات آزاد نیاز داریم.

یک رساله عملیه در قم، نبرند زیر نظر قدرت و حکومت بنویسند. مرجع در قم آزاد است و رساله عملیه‌اش را هم خودش می‌نویسد. به همان اندازه که این مرجع تقلید قم آزاد است بر اساس اجتهاد خودش رساله عملیه‌اش را بنویسد، به همان اندازه هم باید یک مدیر روزنامه آزاد باشد که روزنامه خودش را به سلیقه خودش بنویسد. خلافی کرد بر اساس قانون اساسی، آن بحث دیگری است که باید جلویش را گرفت.

حالا سخنی با دوستان اصلاح‌طلب دارم. دوستان عزیز، اصلاحات چیز مبارکی است. این واژه اصلاحات را اگر خواسته باشیم در قرآن هم پیدا کنیم، خدا می‌فرماید: و ما کان ربّک یهلک القراء بظلمٍ و اهلها مصلحون. خداوند اگر در یک شهر و کشوری ظلم باشد و از آن طرف اصلاحاتی هم باشد، خدا آن جامعه را هلاک نمی‌کند. برای اینکه ظلم در برابر اصلاحات کم می‌آورد اما اگر ظلم مطلق باشد، خدا در قرآن می‌فرماید که نابودش می‌کند و خیلی از قریه‌ها هم نابود شده‌اند اما اگر «و اهلها مصلحون» باشند، آن ظلم کم می‌آورد و سراغ کارش می‌رود.

یعنی چه «اهلها مصلحون»؟

حرف من این است که اصلاحات پیش از اینکه یک شعار سیاسی و انتخاباتی باشد، باید در کشور یک پروژه فرهنگی باشد. متأسفانه بعضی از ما اصلاح‌طلبان فقط با چشم سیاست به اصلاحات نگاه کردیم. نشسته‌ایم موقع انتخابات، بیاییم در عرصه انتخابات، باز برویم در قدرت، باز برویم دنبال کرسی!

تا حالا من این‌جور می‌بینم ولی این یک فرهنگ نشد.

اگر در سال ۷۶ به بعد در دوران آقای خاتمی، ما دوستان، گفتیم نتیجه اصلاحات ۶۰ سال دیگر، ۱۰۰ سال دیگر، نه دوره انتخابات بعدی! یعنی برویم عرصه‌های فرهنگی اصلاحات را درست کنیم. اهلها مصلحون!

یعنی چه فرهنگی؟ یعنی این باید در جامعه فراگیر و جزء فرهنگ مردم شود. همانطوری که مردم برای عاشورا خودشان فرهنگ‌شان این است که برنامه‌هایی دارند، برای کشورشان، نجات کشورشان و نجات خودشان برنامه‌های اصلاح‌طلبانه داشته باشند. دوستان مخالف اصلاحات، بالله والله اصلاحات یک شعار سیاسی براندازانه نیست و برای این هم نیستیم و نباید هم باشیم که دنبال قدرت در شورای شهر یا ریاست جمهوری باشیم. اگر ما دنبال یک بستر فرهنگی و آموزشی و پژوهشی برای اصلاحات در داخل کشور باشیم، همان توسعه سیاسی یا همان عدالت اجتماعی که دکتر مؤمنی فرمودند، آنها هم به خدا قسم محقق می‌شود اما اگر نشد، قرآن می‌فرماید: إنّ الله لایغیّر ما بقومٍ حتی یغیروا ما بأنفسهم!

چونکه زاغان خیمه در گلشن زدند
بلبلان خامش شدند و تن زدند
زانکه بی‌گلزار بلبل خامش است
غیبت خورشید، بیداری‌کُش است

طاهره طالقانی، دبیر کل جامعه زنان انقلاب اسلامی در بیست و یکمین کنگره حزب مردم‌سالاری:

با شنیدن صدای مردم و اتحاد، بن‌بست‌هایی را که در قانون اساسی است رفع کنیم

طاهره طالقانی طی سخنانی در بیست و یکمین کنگره حزب مردم‌سالاری اظهار داشت: با تشکر از دعوت دبیرکل حزب مردم‌سالاری؛ موضوع مهمی در دستور کار این کنگره قرار گرفته است و در این شرایطی که قرار گرفته‌ایم، گفت‌وگو و همدلی و نزدیک شدن احزاب به یکدیگر و تمام گروه‌ها و جمعیت‌ها برای هم‌فکری و گفت‌وگو کردن و پیداکردن راه حل مناسب برای حل مشکلات و برون‌رفت از این شرایط می‌تواند موثر باشد. راه حل برای این مشکل در مرحله اول همدلی و همبستگی است و باید به‌دنبال انسجام ملی باشیم. ما انتظار داریم همانطور که در بیانات جناب خاتمی و جناب میرحسین موسوی باتوجه به راه کارهایی که گفته شده است برای پایان دادن به این مسائل و حل مشکلات حتما حاکمیت باید کنار مردم قرار بگیرند و با مردم باشند و حرف مردم راشنوا باشند. و این انجام نمی‌شود مگر با جلب رضایت عمومی مردم، شایسته‌گزینی، عدالت محوری برای حقوق ملت و اصلاح مشکلاتی که در قانون اساسی وجود دارد و بن بست‌هایی که دارد. البته مهم‌تر از اصلاح قانون اساسی اجرای قانون است. ممکن است قانون خوبی بنویسیم ولی در کمد خاک بخورد و انجام نشود. بنابراین یک نوشتن قانون درست و دوم اجرای قانون درست است و کسی خود را فرا قانونی نداند در برابر ملت. اجرای قانون یعنی کرامت انسانی، یعنی ارزش به انسان‌ها ولی هرکس در جایگاه خودش قرار بگیرد اما زمانی فرا قانونی باشد قانون دور زده می‌شود و به مردم ارزش و بهایی داده نمی‌شود. بنابراین تا وقت داریم و دیرنشده حاکمیت باید تکلیف‌اش را با مردم روشن کند و این روشن کردن به آن معنا است که بیایند وتن بدهند به خواسته‌ها و مطالبات مردم و پای صحبت‌های این ملت بنشینند. بن‌بست‌هایی که برای وضعیت‌های اقتصادی و معیشتی مردم وجود دارد، بحران‌هایی که در رویه قضایی کشور است و این‌ها همه گفته‌هایی است که فکر می‌کنم جناب خاتمی خطابشان به حاکمیت که اگر این کارها انجام نشود ما به صخره بزرگی می‌خوریم. یعنی این قانون اساسی باید تغییر کند مثلا گفته می‌شود طبق موازین اسلامی یا مخل با مبانی اسلامی نباشد ولی هیچ کدام تعیین نشده است. موازین اسلامی یعنی چی؟ مبانی اسلامی یعنی چی؟ این شده یک بن بست و تبعیضات دیگری که در قانون اساسی وجود دارد. به گفته پیامبر گرامی‌مان همه ما در هر جایگاهی که ایستاده‌ایم باید به‌دنبال برقراری صلح باشیم و ایشان از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا اینکه صلح را بین مردم برقرار کنند و مسائل را با داوری حل کنند نه با جنگ و سرکوب و خشونت؛ آری این موارد الگو ماست. بنابراین ما معتقدیم که دین را به زور و با تهدید نمی‌توانیم به مردم تحمیل کنیم و تحمیل کردن آن باعث از بین رفتن آن کسی که سرکوب می‌کند است یعنی خودش آسیب می‌بیند که باعث می‌شود آسیب بزند. بنابراین باید اول حاکمیت پاسخگو و در کنار مردم و در مرحله بعد رفراندوم برای همه‌پرسی قانون اساسی باشد. ما باید همه دست به دست هم بدهیم و مردم باید یکی بشوند چرا چون مردم قدرت‌اند؛ مردم پای و اصل برای قدرت جامعه‌اند. در این چهل و چند سال سعی بر این شده است که تفرقه بیافکنند؛ و مردم را از هم جدا کنند برای اینکه به مقاصد خودشان برسند.

دکتر علی‌اکبر گرجی، استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی در بیست و یکمین کنگره حزب مردم‌سالاری:

«حکمرانی رنج» حاصل قانون اساسی، بی‌توجه به حاکمیت مطلقه مردم برخویشتن است

دکتر علی اکبر گرجی در بیست و یکمین کنگره حزب مردم‌سالاری طی سخنانی پس از تشکر از برگزاری این کنگره اظهار داشت: مهم‌ترین مسِئله حکمرانی در ایران یعنی قانون اساسی را تبدیل کردند به موضوع سخن و تبدیل کردند به موضوع گفت‌وگو.

واقعیت این است که حتی تا چندی پیش برای جریان‌های اصلاح‌طلب و تحول‌خواه در کشور نیز مسئله قانون اساسی چندان اهمیت و جایگاهی نداشت.

ابتدا باید این بنیاد و اساس را درست کرد؛ وقتی که فونداسیون یک خانه‌ای در حقیقت مشکلی داشته باشد، فونداسیون ناجور چیده شده باشد، فونداسیون استاندار پی‌ریزی نشده باشد خب بدیهی است که با کوچکترین لرزه‌ای، لرزه براندام آن فونداسیون خواهد افتاد و در حقیقت باعث خواهد شد که اهالی آن ساختمان هرروز در رنجش و عذاب و نگرانی زندگی کنند.

آنچه را که ما در سال‌های اخیر حکمرانی رنج نام گذاشتیم یک چنین مفهومی است.

قانون اساسی که استاندارد نباشد یعنی اساس و پایه‌های خردمندانه‌ای را برای حکمرانی پی نریزد محصول آن حکمرانی رنج خواهد بود. حکمرانی رنج یعنی زمامداران با آسودگی خاطر حکم رای می‌توانند بکنند و هم مردم و شهروندان و صاحبان حق و صاحبان قدرت به آن حقایق و آزادی‌های اولیه خود نمی‌توانند دسترسی پیدا کنند. بنابراین ما باید این محفل و محفل‌ها را گرامی بداریم برای اینکه سخن از اساس می‌گویند. قانون اساسی در حقیقت یکی از معانی‌اش همان اساس است.

اساس قانون اساسی چیست؟

اساس قانون اساسی حاکمیت و ولایت مطلقه مردم بر خویشتن است.

بنابراین تعارفات روزمره ما باید کنار گذاشته شود. اگر بنااست به ولایت مطلقه به آن معنایی که برخی‌ها می‌خواهند برجامعه تحمیل بکنند و قرائت‌ها و معانی فراکنونی و فرا حقوقی و فرا آزادی از آن ارائه دهند یک چنین قرائتی با اساس سازگاری ندارد.

ما به عنوان مسلمان اعتقاد داریم که حاکمیت از آن خداوند است، حاکمیت مطلقه برجهان و انسان از آن خدا است اما این حاکمیت تکوینی است.

اصل ۵۶ قانون اساسی تصریح کرده‌اند به اینکه گرچه ما ملت مسلمان ایران که یک ملت هم بیشتر نداریم که آن فقط ملت ایران است بنابراین در ذیل ملت ایران همه اقوام آزادی‌هایی باید داشته باشند (یعنی در واقع کثرت در ذیل این ملت پذیرفته شده است) و در این چهارچوب است که ما می‌توانیم صحبت کنیم. بنابراین ایران دارای یک ملت است ولاغیر... برداشتی است که کاملا برابری همه اقوام و برابری همه زبان‌ها و برابری همه شهروندان ملت را به رسمیت می‌شناسد.

مفهوم حق‌ستیز و آزادی ستیز ملت را ما قبول نداریم. بنابراین تکلیف روشن است ما یا حکمرانی در ذیل قانون اساسی را قبول داریم یا قبول نداریم. کسانی که می‌گویند ما قانون اساسی را اصلا قبول نداریم بسیار با شرف تراند، بسیار متعهدتر و اخلاقی‌ترند تا کسانی که می‌گویند قانون حاکم است اما در عمل آن کار دیگر می‌کنند. بنابراین به هردلیلی قانونمداری با حاکمیت قانون موافق نیستند.

کدام قانون اجازه دارد به من بگوید نفس نکش؟ کدام قانون در حقیقت صلاحیت دارد که به شهروند بگوید کرامت انسانی نداشته باش؟ کدام قانون؟

در قانون حقوقی و فلسفی، هر قانونی که چنین محملاتی بگوید اصلا قانون نیست؛ اصلا شرافت قانون نامیده شدن را ندارد. قانون یعنی چی. یعنی هنجار یک ابزار و یک سند است؛ سندی‌ای که آمده است برای نوکری انسان؛ قانون آمده است تا حرمت انسان حفظ شود.

قانون آمده است تا از قدرت عریان از مناسبات مبتنی‌بر توهش جلوگیری بکند.

قانون‌مدارترین حکومت در جهان حکومت هیتلر بوده است؛ کاملا قانون‌مدار به قدرت رسید؛ مرتکب زنوساید شد؛ درواقع آدم‌کشی‌های عجیب وغریب را راه‌اندازی کرد.

بنابراین قانونی که هدف آن و محتوای آن دنبال تحقق کرامت انسان و حق‌ها و آزادی‌های بنیادی انسانی نباشد آن اصلا قانون نیست و قانون اساسی هم در حقیقت یک چنین داستانی دارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برآمده از اراده انقلابی یک نسل و یک ملت است بنابراین جریان‌های سیاسی این روزها دارند به آن اراده سیاسی تاریخی توهین می‌کنند که مرتکب بی‌انصافی می‌شوند.

به هر حال سال ۵۷ ملت ایران به عنوان حاکمان واقعی و مالکان واقعی قدرت اراده کردند بنای قدرت را فرو بپاشند و یک بنای نوآئین به نام جمهوری اسلامی را بسازند.

ادامه در صفحه۱۱

حجت‌الاسلام احمد مازنی در کنگره حزب مردم‌سالاری:

کوتوله‌های سیاسی آزادی ایران را از نظام سلطه گدایی می‌کنند

فعال سیاسی اصلاح‌طلب گفت: کوتوله‌های سیاسی کاسه گدایی آزادی ایران را از نظام سلطه مطالبه می‌کنند. امروز کسی که باید برای ۲۸ مرداد فراخوان دهد برای ۲۲ بهمن فراخوان می‌دهد.

به گزارش مردم سالاری آنلاین، حجت‌الاسلام احمد مازنی در کنگره حزب مردم سالاری در ابتدای صحبت‌های خود پیام رئیس‌جمهور دوره اصلاحات را قرائت کرد و در ادامه گفت: به مناسبت اعیاد شعبانیه تبریک عرض می‌کنم به کسانی که از کربلا می‌آیند می‌خواهم عرض کنم تاریخ را از آخر به اول نخوانند و عاشوراپژوهانه مکتوب اباعبدالله را مطالعه کنند. چقدر امام سوم شیعیان برای جلوگیری از جنگ تلاش کرد و اگر نگویم بیشتر از رهبران صلح طلب دنیا به عنوان یکی از انسان‌های نیک و صاحجو نهایت تلاش خود را برای برپایی صلح به کار گرفت اما در نهایت راهی جز مرگ و شهادت را انتخاب نکرد.

وی ادامه داد: امروز ما بر اساس انچه در واقعیت جامعه شاهد هستیم با دو قطب ارتجاعی مواجه هستیم. یک قطب کوتوله‌های سیاسی هستند که کاسه گدایی را برای آزادی ایران از نظام سلطه مطالبه می‌کنند. امروز کسی که باید برای ۲۸ مرداد فراخوان دهد برای ۲۲ بهمن فراخوان می‌دهد.

مازنی اظهار داشت: در مقابل این قطب، یک قطب داعش گونه در داخل وجود دارد که جمهوری اسلامی را داعش گونه را در چنگال خود گرفته و فرصت گفتگو، فرصت مطالعه در اصول متعدد قانون اساسی، فرصت اصلاح بازنگری در قانون اساسی، فرصت زندگی آزاد را و همچنین مظلومیت نظام جمهوری اسلامی در اختیار گرفته است و امیدواریم به این دو قطب به ویژه قطب داخلی این عقلانیت را بدهد که جهل آن را برطرف کرده و زمینه را برای پذیرش خیرخواهی مردم را فراهم کند.

فرشاد مومنی، اقتصاددان و رئیس موسسه مطالعات دین و اقتصاد در بیست و یکمین کنگره حزب مردم سالاری:

اصلاح بنیادی برخی اصول از دریچه اقتصاد سیاسی توسعه بسیار ضروری است

فرشاد مومنی در بیست و یکمین حزب مردم‌سالاری با تشکر از برگزاری این کنگره اظهار داشت: با گفت‌وگوی مشترک ملی در شرایط بسیار پیچیده و شکننده کشور برای امروز و فردای کشورمان امیدوارم خیری حاصل بشود.

آنچه که فلسفه شکل گیری و این شکست را تشکیل داده ساختار نهادی کنونی ایران به صورت نظام‌وار کج کارکرد شده است. در جهت عکس آنچه که وعده داده شده بود و آنچه که انتظار می‌رفت کار می‌کند.

در این مسیر امکان تفکیک وجوه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بین‌المللی از یکدیگر وجود ندارد.

اینها باهم تعامل می‌کنند و برآیند این تعامل کج کار کردی این سیستم است.

در حیطه اقتصاد که نسبتا اعداد و رقم وجود دارد، و قابلیت درک را تسهیل می‌کند حتی اگر نخواهیم به گذشته‌های خیلی دورتر برگردیم در برابر داده‌های رسمی پی می‌بریم درحالی که در دهه ۱۳۹۰ در مجموع چیزی حدود ۹۰۰ میلیارد دلار ارز به این اقتصاد تزریق شده تولید سرانه ۳۴ درصد سقوط کرده.

تولید سرانه شاخص میانگین باتوجه به نابرابری‌های بسیار غیر عادی و ناموجه ظالمانه‌ای که به ویژه در حیطه‌هایی که سیاست و اقتصاد وجود دارد ما شاهد این هستیم که بخش بزرگی از جمعیت با سقوط درآمدی تا بیش از دو برابر این نسبت روبرو بوده.

به طوری که برای اولین بار در تاریخ هفتاد ساله گذشته ایران در یک دوره سه ساله اندازه جمعیت زیر خط فقر در ایران دوبرابر شده است.

یعنی شرایط از نظر کج کار کردی نهادی خیلی آشکارتر از آن است که بشود درباره آن تردید کرد.

به موازات این سقوط شما بی‌سابقه‌ترین جهش‌ها را در فساد و ناکارآمدی هم مشاهده می‌کنید.

بنابراین به طور اصولی وقتی که سیستمی طی یک دوره زمانی نسبتا طولانی دچار کج کارکردی است یکی از نقطه‌های عزیمت این است که ببینیم قاعده بازی جمعی چه نقشی در این قاعده بازی کج کارکردی دارد و آیا ماجرا فقط به قاعده بازی مربوط می‌شود یا در حیطه اجرا ما با واژگونی آن قاعده بازی روبرو شده‌ایم.

و چون متولیان این قاعده بازی که مشروعیت‌شان را از آن گرفتند خودشان هم حریم آن را رعایت نمی‌کنند ما به این وضعیت دچار شدیم.

در یکی از درخشان‌ترین کارهایی که در این زمینه صورت گرفت حدود ۱۵ سال پیش جناب آقای محمد سروش محلاتی کتابی را نوشتند که تحت عنوان بازگشت از بهشتی بازگشت به بهشتی در آنجا نشان داده بودند که بنای جمهوری اسلامی این بود که با اندیشه امثال بهشتی و مطهری، طالقانی و صدر و غیره اداره بشود.

ولی از نقطه عطف شهادت آیت الله دکتر بهشتی آرام آرام فاصله گیری و دگرگون ساختن آن بنیاد نهادی در دستور کار قرار گرفته و از این نظر آنهایی که این کار را کردند هیچ تبعیضی انصافا بین وجوه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قائل نشدند وهمه وجوه را دفرمه کردند و از کارکرد انداختند و بساطی را برپا کردند که مشاهده می‌کنیم. در چنین شرایطی اگر بخواهیم از دریچه اقتصاد سیاسی توسعه به این مسئله نگاه کنیم بحث بر سر این است که اگر قرار باشد این تجربه تکرار نشود باید یک مقدار مسائل را بنیادی‌تر مورد توجه قرار دهیم. از جمله آنها این است که بیاییم تکلیف را با مفاهیم و مبانی نظری حاکم بر آن مفاهیم و شاخص‌هایی که برای سنجش و اندازه‌گیری آنها به کار گرفته می‌شود روشن کنیم. مثال: باید دید مرز بین فرمان و قانون و نهاد چیست؟ آیا یاسا چنگیزی چوم قاعده بازی را تعیین می‌کرده است؟ ما به صرف اینکه قاعده بازی را به صورت آمرانه تعیین می‌کرده قانون بدانیم؟ آیا براساس معنای مدرن قانون مصوبه‌هایی که مخالف منافع خاص اکثریت باشند ولا اینکه به شکل صوری یک فرایندهایی را طی کرده باشند را قانون محسوب می‌کنیم؟ آیا اگر با هر شکل و کیفیتی چنین مصوبه‌هایی پدیدار شد ما می‌توانیم این‌ها را نهاد به حساب بیاوریم؟

باید خیلی به این مسئله دقت داشته باشیم؛ کسی نمی‌تواند قانون مبتنی بر توسعه بنویسد اما درکی از نظریه عدالت نداشته باشد؟ توازن قوای اجتماعی ضامن اجرای ناکارآمد قانون است. بنابراین به اعتبار تک تک این ملاحظه‌ها، انصافا جادارد که درباره آن‌ها بحث‌ها و گفت‌وگوهای بسیار گسترده‌ای صورت بگیرد.

در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اصول اقتصادی قابل دفاع‌ترین بخش‌های آن قانون بود منتهی ماجرا از این قرار است که در دوره پس از جنگ با یک مصلحت‌اندیشی‌های کوته‌نگرانه فکر کردند می‌توانند قانون اساسی را دور بزنند و اوضاع را بهتر کنند. بحث آزادسازی، خصوصی‌سازی و تضعیف ارزش پول ملی، اخراج کارمندان از شغل را، به عنوان راه نجات جا زدند. و در این مسیر مجبور شدند قانون اساسی را به ویژه در حیطه اقتصادی مسکوت بگذارند و دور بزنند. پاسخ این است که آنجا که به اقتصاد سیاسی به توسعه مربوط می‌شود می‌گویند مصوبه زمانی به نهاد تبدیل می‌شود که تعهد درونی اخلاقی مبتنی بر باور آزادانه به آن مصوبه وجود داشته باشد و تعهد بیرونی و عملی اجرای صادقانه و تن دادن به لوازم آن موضوعیت پیدا کند. اگر اینگونه شد ما با قانون به مثابه نهاد آن روبرو هستیم و در غیر این صورت به هیچ وجه چنین چیزی حکم قانون پیدا نمی‌کند. ما الان بایک ساختار قدرتی روبرو هستیم که قدرت به طرز غیر متعارفی ناعادلانه و نابرابر داخلش توزیع شده، و آنهایی که در این شرایط کار می‌کنند و قاعده‌گذاری می‌کنند عملا جهت‌گیری‌های مشوق منافع مافیاای‌هاست و برعلیه منافع مردم منافع تولیدکنندگان و حتی منافع مربوط به بقای خود حکومت است. شواهد این مسئله به اندازه کافی وجود دارد. باید فقط توجه کنیم این ساختار نابرابر قدرت که خودش هم به کج کارکردی خودش هم اذعان دارد حاضر به شنیدن صدای اهل نظر و صاحبان اهلیت هم نیست و حاضر به مشارکت دادن صاحبان حق یعنی مردم هم نیست.